آلترناتیو

سال چهاردهم
دوره‌ی چهارم
شماره بیست و یکم
آبان ۱۴۰۵

مصاحبه‌ی اختصاصی با دیاکو مرادی
(عضو شورای مرکزی کنگره آزادی ایران)

- ژن ژیان آزادی؛ افق نوین مبارزه دموکراتیک هست
- فشار خارجی فرصت است، نه جایگزین مبارزه مردم
- خواست و اراده‌ی جامعه، منبع اصلی سیاست‌ورزی است



آلترناتیو

ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان/پژاک
آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی بیست و یکم
آبان ۱۴۰۵
NOVEMBER 2026
۲۱
مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان

آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram:
PJAKMEDIACENTER
Gmail:
PJAKMEDIACENTER@GMAIL.COM

سخن سرآغاز

از انحصار قدرت تا آزادی جامعه؛ بازاندیشی در آینده ایران

خاورمیانه در آستانه تحولاتی قرار گرفته است که پیامدهای آن فراتر از جابه‌جایی موازنه قدرت میان دولت‌ها و بازیگران منطقه‌ای خواهد بود. بحران‌های سیاسی، جنگ‌ها و رقابت‌های ژئوپلیتیکی، بار دیگر پرسش‌های بنیادینی را درباره آینده دولت، جامعه و مناسبات قدرت مطرح کرده‌اند. در چنین شرایطی، مسئله اصلی تنها این نیست که نظم کنونی چگونه تغییر خواهد کرد، بلکه این است که چه نیروهایی در شکل‌گیری نظم آینده نقش خواهند داشت و آیا این تحولات به گسترش آزادی و مشارکت دموکراتیک می‌انجامند یا زمینه بازتولید اشکال تازه‌ای از سلطه را فراهم می‌کنند.

در ایران و کوردستان، این پرسش اهمیتی دوچندان دارد. تجربه تاریخی نشان داده است که تغییر حکومت، جابه‌جایی نخبگان سیاسی و حتی دستیابی به ساختارهای جدید حکمرانی، به‌تنهایی تضمین‌کننده آزادی جامعه نیست. تا زمانی که قدرت در انحصار دولت، حزب یا گروهی محدود باقی بماند و مردم از حق مشارکت واقعی در تعیین سرنوشت خود محروم باشند، امکان بازتولید اقتدارگرایی همچنان وجود خواهد داشت. ازاین‌رو، دموکراسی را نمی‌توان صرفاً به تغییر ساختار حکومت یا برگزاری انتخابات تقلیل داد؛ دموکراسی پیش از هر چیز مستلزم دگرگونی مناسبات قدرت و به‌رسمیت‌شناختن جامعه به‌عنوان کنشگر اصلی سیاست است.

تحولات باکور و روژآوای کوردستان، تجربه اقلیم کوردستان و شکل‌گیری هم‌پیمانی میان احزاب روژهلات، فرصت‌هایی برای بازاندیشی در مسیر مبارزات سیاسی و اجتماعی فراهم کرده‌اند. بااین‌حال، هیچ تجربه یا ائتلافی را نمی‌توان مستقل از میزان پایبندی آن به حقوق مردم، آزادی زنان، مشارکت اجتماعی و مدیریت دموکراتیک اختلاف‌ها ارزیابی کرد. همبستگی سیاسی زمانی معنا پیدا می‌کند که از رقابت‌های انحصارطلبانه فراتر رود و به جای تبدیل جامعه به پشتوانه قدرت احزاب، زمینه تقویت اراده مستقل و

سازمان‌یافته مردم را فراهم سازد.

در این میان، بحث درباره «انتگراسیون دموکراتیک»، «جمهوری دموکراتیک» و «دموکراسی غیرمتمرکز» دریچه‌ای برای بازاندیشی در آینده ایران می‌گشاید. ایران با تنوع اتنیکی، زبانی، فرهنگی و دینی خود، نیازمند نظمی است که همزیستی را نه بر پایه انکار تفاوت‌ها و تمرکز قدرت، بلکه بر اساس برابری، رضایت آزادانه، حق تعیین سرنوشت و مشارکت مؤثر تمامی جوامع تعریف کند. چنین چشم‌اندازی تنها زمانی اعتبار خواهد داشت که از سطح مفاهیم و شعارهای سیاسی فراتر رود و در قالب حقوق تضمین‌شده، نهادهای پاسخ‌گو و سازوکارهای عملی توزیع قدرت تحقق یابد.

همچنین هیچ طرحی برای آینده دموکراتیک ایران بدون قرار دادن آزادی زنان در مرکز مناسبات سیاسی و اجتماعی کامل نخواهد بود. جنبش «ژن ژیان آزادی» نشان داد که زنان و جوانان نه نیروهایی حاشیه‌ای، بلکه از کنشگران اصلی تولید اندیشه، سازمان‌یابی و تحول اجتماعی‌اند. در کنار آنان، کارگران، معلمان، دانشجویان، جنبش‌های دادخواهی و دیگر تشکل‌های مستقل اجتماعی نیز باید در تعریف و ساختن آینده نقشی مستقیم داشته باشند. جامعه‌ای که در فرایند تغییر حضور دارد، نباید پس از آن از تصمیم‌گیری کنار گذاشته شود.

در این شماره از مجله «آلترناتیو»، در گفت‌وگو با دیاکو مرادی، عضو شورای مرکزی کنگره آزادی ایران، این مسائل را از منظر تحولات منطقه‌ای، مسئله کورد، آینده دموکراسی در ایران و ظرفیت‌ها و چالش‌های همگرایی نیروهای سیاسی و اجتماعی بررسی کرده‌ایم. این گفت‌وگو همچنین فرصتی برای ارزیابی انتقادی نقش کنگره آزادی ایران، نسبت آن با جامعه و ضرورت عبور از نهادسازی صرف به‌سوی برنامه‌ریزی و اقدام مشترک فراهم می‌آورد.

باور داریم که آینده دموکراتیک را نمی‌توان تنها با تغییر صاحبان قدرت ساخت. پرسش تعیین‌کننده این است که چگونه می‌توان قدرت را محدود کرد، جامعه را توانمند ساخت و از تبدیل آرمان آزادی به شکل تازه‌ای از سلطه جلوگیری کرد. گشودن فضای گفت‌وگو درباره این پرسش‌ها، ضرورتی برای امروز و مسئولیتی در برابر آینده است.

سردبیر مجله آلترناتیو



مصاحبه

مصاحبه‌ی اختصاصی با دیاکو مرادی

(عضو شورای مرکزی کنگره آزادی ایران)

دیاکو مرادی، عضو شورای مرکزی کنگره آزادی ایران، در گفت‌وگو با مجله «آلترناتیو»، به بررسی تحولات سیاسی خاورمیانه، جایگاه کوردستان، هم‌پیمانی احزاب روژهلات و تأثیر تحولات باکور و روژآوا می‌پردازد.

او همچنین دیدگاه‌های خود را درباره انتگراسیون دموکراتیک، حق تعیین سرنوشت، آزادی زنان، دموکراسی غیرمتمرکز و نقش کنگره آزادی ایران در ایجاد همگرایی میان نیروهای دموکراسی‌خواه بیان می‌کند و بر ضرورت مشارکت اجتماعی، توزیع قدرت و جلوگیری از بازتولید استبداد در آینده ایران تأکید دارد.

آلترناتیو: تحولات عمده‌ای هم اکنون در سطح جهانی و منطقه‌ای در حال رخ دادن است. به ویژه این تحولات در خاورمیانه با شتاب بیشتری در حال روی دادن است و پیداست که پیکربندی و نظم منطقه‌ای جدیدی در حال شکل گیری است. شما این تحولات را چگونه تحلیل می‌کنید و کوردستان چه جایگاهی در آن خواهد داشت؟ چه خطرات و فرصت‌هایی در این تحولات برای کوردها وجود دارد؟

دیاکو مرادی: تحولات کنونی را باید فراتر از رقابت نظامی دولت‌ها، نشانه بازآرایی نظم جهانی و مناسبات قدرت، اقتصاد و امنیت دانست. از این منظر، می‌توان از نوعی جنگ جهانی سوم سخن گفت که برخلاف الگوهای گذشته، در عرصه‌های نظامی، اقتصادی، فناورانه، انرژی و اطلاعاتی جریان دارد و خاورمیانه یکی از کانون‌های آن است. رقابت آمریکا و چین و تلاش برای مهار قدرت‌یابی بیش از اندازه چین، از محورهای تعیین‌کننده این روند است، هرچند قدرت‌های منطقه‌ای نیز منافع و پروژه‌های مستقل خود را دنبال می‌کنند و نمی‌توان همه بحران‌ها را به این رقابت فروکاست.

اما در خاورمیانه، این بازآرایی با بحران الگوی دولت-ملت متمرکز و تک‌هویتی پیوند خورده است، الگویی که با انکار تنوع و امنیتی‌کردن مطالبات سیاسی-اجتماعی ملیت‌ها و جوامع، به بازتولید بحران انجامیده است. این وضعیت الزاما به فروپاشی دولت‌ها

کوردستان نباید میدان رقابت قدرت‌ها باشد

جایگاه آینده کوردستان به استقال اراده سیاسی، سازمان‌یافتگی جامعه و توان تبدیل‌شدن به کنشگری مستقل بستگی دارد

یا تغییر مرزها منتهی نمی‌شود، اما می‌تواند رابطه دولت و جامعه و شیوه توزیع قدرت را دگرگون کند. بنابراین، پرسش اساسی این است که نظم آینده بار دیگر بر تمرکز قدرت و سلطه یک هویت بنا خواهد شد یا به ساختارهای

دموکراتیک، چنداتنیکی و نامتمرکز مجال شکل‌گیری خواهد داد.

کوردستان نیز، به‌دلیل تقسیم‌شدگی میان چهار دولت و پیشینه مبارزه برای آزادی، در نقطه تلاقی این تحولات قرار دارد. بااین‌حال، جایگاه آینده آن بیش از اهمیت ژئوپلیتیکی و توان نظامی، به ظرفیت جامعه کورد برای تبدیل‌شدن به کنشگری مستقل وابسته است. حمایت تاکتیکی قدرت‌ها تضمین‌کننده حقوق سیاسی کوردها نیست و گره‌زدن سرنوشت جامعه به پیروزی این یا آن قدرت، وابستگی و آسیب‌پذیری را بازتولید می‌کند. مبنای راهبرد کوردها باید استقلال اراده سیاسی و اتکا به توان سازمان‌یافته جامعه باشد.

در این چارچوب، جنگ را مسیر مطلوب آزادی نمی‌دانم، زیرا برآمده از مناسبات سلطه، ذهنیت مردسالارانه و قدرت‌طلبی است و هزینه‌های انسانی، اجتماعی و زیست‌محیطی آن را مردم می‌پردازند. هرچند تعیین آغاز و پایان جنگ‌های بزرگ در اختیار ما نیست، این به معنای عاملیت نداشتن جامعه نیست، بلکه می‌توانیم در دل بحران بر توان جامعه برای حفاظت از خود و تعیین آینده‌اش بیفزاییم. به عبارتی ضروریست فراتر از دوگانه‌ی حمایت از جنگ یا اکتفا به موضع ضدجنگ رفت، آنهم از طریق سازمان‌یابی اجتماعی و توانمندسازی مردم، تا جامعه قربانی بی‌اختیار رقابت قدرت‌ها نشود، بنابراین هیچ بحرانی خودبه‌خود آزادی نمی‌آورد و در ضمن امکان تغییر به آگاهی، همبستگی و عقلانیت سیاسی وابسته است.

یکی از بزرگ‌ترین خطرهای کوردستان، در کنار تهدیدهای خارجی، تقدم منافع حزبی بر مصالح جامعه و تبدیل اختلاف‌ها به حذف و تخریب متقابل است. پاسخ ضروری برای این بحران، شکل‌دادن به جبهه‌ای مشترک سیاسی و اجتماعی است که با حفظ استقلال سیاسی جریان‌ها، بر حفاظت از مردم، جلوگیری از درگیری درون کوردی، حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم، مشارکت برابر و حل دموکراتیک اختلاف‌ها توافق کند، یعنی سازمان‌یابی آزاد تفاوت‌ها برای زندگی و مسئولیت مشترک، همراه با پذیرش اینکه هیچ حزبی مالک اراده مردم نیست و مشروعیت آن به پاسخ‌گویی، احترام به انتخاب جامعه و استقلال نهادهای اجتماعی وابسته است.

فرصت تاریخی کوردستان نیز در ارائه الگویی است که قدرت را محدود و توزیع کند و جامعه را در تعیین سرنوشت خود توانمند سازد. در این افق، جمهوری دموکراتیک چارچوب حقوقی و نهادی مهار قدرت، و انتگراسیون دموکراتیک

صلح در یک بخش، می‌تواند افق دموکراسی را در بخش‌های دیگر بگشاید بحران محیط‌زیست تنها از خشکسالی نیست؛ تمرکز قدرت، ساختار اقتصاد و حذف مردم از تصمیم‌گیری نیز طبیعت را به نابودی می‌کشاند

فرایند بازآرایی مناسبات اجتماعی بر پایه مشارکت برابر، پذیرش تفاوت‌ها و رفع سلطه است. آزادی زنان، مشارکت جوانان، عدالت اجتماعی، چندزبانگی، حفاظت از محیط‌زیست و حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم باید معیارهای بنیادین این ساختار باشند. جایگاه کوردها در نظم آینده، بیش از سهمی که قدرت‌ها برای آنان در نظر می‌گیرند، به سازمان‌یافتگی، همبستگی و استقلال سیاسی خودشان بستگی دارد، ظرفیتی که می‌تواند کوردستان را از میدان رقابت قدرت‌ها به یکی از کانون‌های شکل‌گیری بدیلی دموکراتیک در ایران و خاورمیانه تبدیل کند.

آلترناتیو: تحولات باکور و روژآوای کوردستان چه تاثیری می‌تواند بر روی روژهلات کوردستان داشته باشد؟ اگر پروسه صلح و جامعه‌ی دمکراتیک در باکور کوردستان به نتایج مطلوبی برسد، می‌تواند برای ایران و روژهلات کوردستان هم بسترهای دمکراسی را فراهم آورد؟

دیاکو مرادی: موفقیت پروسه صلح و جامعه دموکراتیک در باکور می‌تواند به فراهم‌شدن زمینه‌های دموکراسی در ایران و روژهلات کمک کند، اما این تأثیر خودکار نیست و به محتوای صلح و توان جامعه روژهلات برای بهره‌گیری از آن بستگی دارد. هرچند کوردستان میان چهار ساختار حاکمیتی تقسیم شده، اما پیوندهای تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن فراتر از مرزهاست

و تحولات هر بخش، از طریق تغییر موازنه قدرت، گسترش افق‌های فکری و شیوه‌های سازمان‌یابی، بر دیگر بخش‌ها اثر می‌گذارد. باکور و روژآوا نیز، با وجود تفاوت شرایطشان، با پرسشی مشترک روبه‌رو هستند: چگونه می‌توان مسئله کورد را از مسئله‌ایی امنیتی و از چرخه انکار و تقابل نظامی به بازسازی دموکراتیک رابطه دولت و جامعه و مسئله‌ایی سیاسی-حقوقی منتقل کرد؟

چنین تجربه‌ای می‌تواند گفتمان امنیتی در برخورد با مسئله کورد را به چالش بکشد و نشان دهد که منشأ منازعه، تنوع جوامع نیست، بلکه انکار حقوق و انحصار قدرت است. بااین‌حال، تفاوت ساختار قدرت و شرایط تاریخی و اجتماعی ایران و ترکیه مانع از آن است که موفقیت باکور را تضمین دموکراتیزاسیون ایران بدانیم، حتی ممکن است جمهوری اسلامی در واکنش به گسترش این افق، فشار بر فعالیت‌های مدنی و سیاسی را افزایش دهد. بنابراین، با امکانی سیاسی روبه‌رو هستیم که تحقق آن به سازمان‌یافتگی و کنش مستقل جامعه وابسته است.

اهمیت روژآوا نیز فراتر از مقاومت در برابر داعش، در تلاش برای سازمان‌دهی جامعه بر پایه مشارکت زنان، همزیستی جوامع متنوع، نهادهای محلی و توزیع قدرت است. البته ارزیابی این تجربه باید محدودیت‌های جنگ، مداخلات منطقه‌ای و فشار قدرت‌های جهانی را در نظر بگیرد و میان افق مطلوب و گزینه‌های عملی آن تمایز بگذارد. مذاکره یا توافق با دولت مرکزی نیز به‌خودی‌خود پیروزی یا شکست نیست، بلکه معیار، میزان حفاظت از موجودیت سیاسی جامعه روژآوا، دستاوردهای زنان، نهادهای دموکراتیک و حقوق جمعی است، که تضمین حقوقی-سیاسی آن‌ها در ساختاری نامتمرکز می‌تواند برای منطقه الهام‌بخش باشد.

برای روژهلات، درس مشترک این دو تجربه آن است که حل مسئله کورد و دموکراتیزاسیون ایران از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند؛ نمی‌توان از دموکراسی سخن گفت و حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم را نادیده گرفت، همان‌گونه که آزادی را نمی‌توان به بازتولید اقتدارگرایی در مقیاسی کوچک‌تر فروکاست. تجربه اقلیم کوردستان عراق نیز از این منظر قابل نقد است، با سقوط حکومت بعث و

پایان سلطه صدام حسین، به‌خودی‌خود تضمین‌کننده دموکراتیک‌شدن مناسبات قدرت نبود و تمرکز قدرت در ساختارهای حزبی و خانوادگی، از جمله در خاندان بارزانی، نشان داد که تغییر جغرافیا و صاحبان قدرت، لزوما به رهایی جامعه از مناسبات سلطه نمی‌انجامد.

یکی دیگر از مهم‌ترین فرصت‌های این تحولات، بازاندیشی در معنای قدرت سیاسی است، قدرتی که علاوه بر نهادهای حاکمیتی، در سازمان‌یابی مستقل زنان، جوانان، کارگران، معلمان، دانشجویان و شبکه‌های مدنی شکل می‌گیرد. جنبش «ژن ژیان آزادی» ظرفیت عبور اندیشه آزادی زن از مرزها و تبدیل‌شدن آن به زبان مشترک مبارزه را نشان داد، اما هم‌زمان روشن کرد که اعتراض گسترده برای ایجاد تغییر ساختاری به سازمان‌یابی پایدار و نهادهای پاسخ‌گو نیاز دارد.

در کنار این فرصت‌ها، خطر بهره‌برداری دولت‌ها از صلح در یک بخش برای مهار جنبش کورد در بخش دیگر و نیز تداوم رقابت‌های انحصارطلبانه درون کوردی وجود دارد، که پاسخ نیروهای روژهلات باید ایجاد چارچوبی مشترک باشد که ضمن حفظ تفاوت‌ها، حفاظت از جامعه، جلوگیری از درگیری داخلی و کشتار، مشارکت برابر و حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم را فراتر از منافع حزبی قرار دهد.

بنابراین، صلح دموکراتیک در باکور و حفظ و توسعه دستاوردهای روژآوا می‌توانند فضای مساعدتری برای دموکراسی در ایران و روژهلات ایجاد کنند، و تأثیر پایدار آن‌ها زمانی شکل می‌گیرد که روژهلات این امکان‌ها را به سازمان‌یابی مستقل، همکاری دموکراتیک و نهادهایی تبدیل کند که قدرت را در ایران و کوردستان محدود، توزیع و پاسخ‌گو سازند و مردم را در جایگاه صاحبان حق تعیین سرنوشت قرار دهند.

آلترناتیو: در روژهلات کوردستان احزاب مختلفی وجود دارد و در یکسال گذشته یک همپیمانی تحت یک همبستگی استراتژیک ایجاد کرده‌اند که بازتاب مثبتی در افکار عمومی روژهلات کوردستان داشته است. به نظر شما برایند دیدگاه و مواضع مشترک احزاب روژهلات

کوردستان در وضعیت کنونی مسئله‌ی کورد در ایران چه تاثیراتی خواهد داشت؟

دیاکو مرادی: همپیمانی(ائتلاف) احزاب روژهلات می‌تواند با کاهش پراکندگی، تقویت اعتماد عمومی و روشن‌ترکردن مطالبات مشترک، جایگاه مسئله کورد را در معادلات سیاسی ایران تقویت کند، اما این ظرفیت زمانی تحقق می‌یابد که توافق میان احزاب به همکاری دموکراتیک و مسئولیت‌پذیری در برابر جامعه تبدیل شود. ائتلاف ممکن است محصول تهدیدهای مشترک و ضرورت‌های مقطعی باشد، درحالی‌که همبستگی استراتژیک به توافق بر سر حقوق بنیادین مردم، قواعد همکاری و شیوه حل اختلاف‌ها نیاز دارد. استقبال اجتماعی از نزدیکی احزاب نیز بیانگر مطالبه عبور از رقابت‌های فرساینده است و تداوم آن به عملکرد، شفافیت و پایبندی عملی به تعهدات بستگی دارد.

مهم‌ترین تأثیر چنین همکاری‌ای می‌تواند تبدیل مطالبات پراکنده حزبی به چارچوبی مشترک برای دفاع از موجودیت سیاسی و اجتماعی جامعه کورد، حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم، حقوق سیاسی، اجتماعی، زبانی و فرهنگی و مشارکت برابر در ساختاری نامتمرکز باشد. این چارچوب می‌تواند گفت‌وگو با دیگر جوامع و نیروهای دموکراتیک ایران را تقویت کند و نشان دهد که حل مسئله کورد بخشی از دموکراتیزاسیون ایران است و نمی‌توان آن را به پس از تغییر

همبستگی سیاسی بدون مسئولیت‌پذیری پایدار نمی‌ماند همپیمانی احزاب زمانی می‌تواند جایگاه مسئله کورد را تقویت کند که مطالبات مشترک را بر منافع حزبی مقدم بداند و به همکاری دموکراتیک با جامعه تبدیل شود

حکومت موکول کرد. پذیرش این حقوق، خود معیاری برای سنجش تعهد نیروهای سیاسی به دموکراسی است

بااین‌حال، اشتراک مواضع چند حزب به معنای برخورداری از نمایندگی انحصاری ملت کورد نیست. ادعای برخی احزاب مبنی بر اینکه تنها نمایندگان

مشروع مردم‌اند، با حق تعیین سرنوشت تعارض دارد، زیرا این حق متعلق به جامعه است و از سابقه مبارزاتی، قدرت نظامی یا توافق میان رهبران احزاب ناشی نمی‌شود. نمایندگی باید بر انتخاب آزاد، پاسخ‌گویی و امکان نقد و تغییر نمایندگان استوار باشد.

از همین منظر، نگاه ابژکتیو و ابزاری به جامعه که مردم را توده‌ای فرمان‌بردار و صرفاً مجریان اوامر احزاب می‌بینند، نگاهی ضددموکراتیک و محکوم است. مردم و تشکل‌های مستقل جامعه، سوژه‌های اصلی سیاست‌اند. یعنی توان تعریف مطالبات، تولید اندیشه، سازمان‌یابی و تصمیم‌گیری درباره آینده خود را دارند و نباید به ابزار بسیج یا پشتوانه سهم‌خواهی احزاب تقلیل یابند. تجربه «ژن ژیان آزادی» نیز نشان داد که زنان و جوانان تولیدکنندگان معنا و ابتکار سیاسی‌اند و رابطه دموکراتیک با آنان مستلزم پذیرش استقلال، حق مخالفت و مشارکت مؤثرشان در تصمیم‌گیری است.

بنابراین، همپیمانی باید رابطه‌ای برابر با تشکل‌های زنان، جوانان، کارگران، معلمان، دانشجویان و دیگر نهادهای مدنی برقرار کند و استقلال آن‌ها را به رسمیت بشناسد. پس احزاب و همپیمانی در مناسبات خود، تفاوت‌ها و حق کنشگری مستقل اعضای همپیمانی و سوژه‌های خارج از آن را بپذیرند. چون همکاری پایدار به یکسان‌سازی فکری نیاز ندارد، اما مستلزم قواعد روشن حل اختلاف، شفافیت و رعایت اخلاق همپیمانی است، زیرا نمی‌توان در بیانیه‌ها از وحدت سخن گفت و در عمل به تخریب متقابل یا استفاده انحصاری از ظرفیت مشترک ادامه داد.

این رویکرد در گفت‌وگو درباره آینده ایران نیز اهمیت دارد، زیرا مسئله تنها تقسیم قدرت میان احزاب یا مرکز و پیرامون نیست، بلکه ایجاد مناسباتی است که جامعه بتواند در سطوح محلی، منطقه‌ای و سراسری بر تصمیم‌ها اثر بگذارد و صاحبان قدرت را پاسخ‌گو کند.

آلترناتیو: شما عملکرد این همپیمانی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این همپیمانی توانسته چالش‌ها و اختلاف‌نظرهای میان احزاب روژهلات کوردستان را برطرف نماید؟

دیاکو مرادی: همپیمانی احزاب روژهلات گامی مثبت در کاهش پراکندگی و تقویت امکان گفت‌وگو میان نیروهایی با پیشینه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت است، اما شکل‌گیری آن را نباید به معنای حل اختلافات تاریخی و ساختاری دانست. توافق بر اصول کلی اهمیت دارد، ولی آزمون واقعی همکاری زمانی است که منافع سازمانی و برداشت‌های متفاوت از آینده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و احزاب باید میان مسئولیت مشترک و مصلحت حزبی تصمیم بگیرند.

بنابراین، پاسخ من این است که نمی‌توان صرف تشکیل، همپیمانی را نشانه برطرف‌شدن چالش‌ها دانست، ضمن آنکه رفع کامل اختلاف‌ها اساساً معیار مناسبی برای موفقیت یک همکاری دموکراتیک نیست. تفاوت سیاسی و فکری طبیعی است و مسئله، ایجاد سازوکارهایی برای مدیریت آن بدون دشمن‌سازی، حذف متقابل یا منازعه است.

بخشی از اختلاف‌ها نیز فراتر از تاکتیک سیاسی، به برداشت از قدرت و جایگاه جامعه مربوط است. در یک نگاه، حزب مرکز سیاست و مدعی نمایندگی جامعه است و در نگاه دیگر، مردم و نهادهای مستقل آنان صاحبان اصلی اراده سیاسی‌اند و احزاب بخشی از این میدان متکثر محسوب می‌شوند، نه صاحبان آن.

از این منظر، عملکرد همپیمانی باید با رفتار عملی اعضا، شفافیت تصمیم‌ها، رعایت تعهدات و کیفیت رابطه با جامعه سنجیده شود. رعایت اخلاق همکاری

اختلاف‌نظر پایان همکاری نیست

موفقیت همپیمانی به توانایی احزاب در مدیریت دموکراتیک اختلاف‌ها، پرهیز از حذف متقابل، رعایت تعهدات و تبدیل توافق‌های سیاسی به اقدامات عملی بستگی دارد

هم مستلزم تعطیل‌کردن نقد نیست، بلکه نیازمند تمایز میان نقد مسئولانه و تخریب، رقابت سالم و حذف رقیب است. اگر اعلام همبستگی با انحصارطلبی و تخریب رقیب همراه

شود، اعتماد عمومی فرسوده می‌شود.

معیار مهم دیگر، تبدیل توافق‌ها به برنامه اجرایی برای پیشاگذار، گذار و پس از گذار است. باید روشن باشد چه سازوکارهای پاسخ‌گویی برای حفاظت از غیرنظامیان، جلوگیری از درگیری‌های درون کوردی، مدیریت شرایط اضطراری و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری وجود دارد. چون در برابر خطر جنگ، آوارگی و کشتار، بیانیه مشترک کافی نیست و امنیت جامعه باید بر رقابت‌های سازمانی و محاسبات قدرت مقدم باشد.

در نتیجه، این همپیمانی را زمینه‌ای برای همکاری می‌دانم که پایداری و موفقیت آن به مدیریت دموکراتیک اختلاف‌ها و تقویت قدرت جامعه وابسته است. تا زمانی که مناسبات انحصاری تغییر نکند، خطر بازتولید بحران‌های گذشته در قالبی تازه وجود خواهد داشت. اما اگر احزاب، حق مردم برای نقد، انتخاب و عبور از نمایندگان خود را بپذیرند، اختلاف‌نظرها را صادقانه به رسمیت بشناسند، از تبدیل رقیب به دشمن بپرهیزند و توافق‌های مشترک را به تعهدات عملی بدل کنند، این همکاری می‌تواند دستاوردی ماندگار داشته باشد.

آلترناتیو: از دید شما سوژه‌های رهایی‌بخش در ایران چه گروه‌هایی هستند که می‌توانند ایده‌های دمکراتیک جمعی را نمایندگی کنند؟

دیاکو مرادی: سوژه‌های رهایی‌بخش در ایران را باید در پیوند میان جنبش زنان، جوانان و دانشجویان، تشکل‌های مستقل کارگری و صنفی، جوامع تحت ستم و تبعیض، کنشگران محیط‌زیست و جنبش‌های دادخواهی جست‌وجو کرد. هیچ حزب، طبقه یا هویتی به‌تنهایی نماینده انحصاری رهایی نیست، زیرا رهایی فراتر از تغییر حکومت، به معنای برچیدن مناسبات سلطه و توانمندشدن جامعه برای تعیین سرنوشت خویش است.

زنان در این میان جایگاهی بنیادین دارند، زیرا مبارزه آنان ساختار مردسالارانه قدرت را در خانواده، جامعه و دولت به چالش می‌کشد و آزادی‌شان معیاری برای سنجش هر پروژه دموکراتیک است. جنبش «ژن ژیان آزادی» نشان داد که مبارزه علیه سلطه می‌تواند به افقی مشترک برای آزادی تبدیل شود و زنان و جوانان خود تولیدکنندگان گفتمان و ابتکار سیاسی‌اند.

کارگران، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و دیگر گروه‌های صنفی نیز توانسته‌اند مطالبات معیشتی را با عدالت اجتماعی و حقوق سیاسی و دموکراسی کار پیوند دهند. اهمیت آنان علاوه بر توان اعتصاب، در ایجاد تشکل‌هایی است که تصمیم‌گیری جمعی، انتخاب نمایندگان پاسخ‌گو و دفاع از منافع مشترک را تمرین می‌کنند. چنین سازمان‌یابی‌ای به جامعه امکان می‌دهد در برابر تمرکز قدرت، توان مستقل و ماندگار ایجاد کند.

در ایران چنداتنیکی، جنبش‌های آزادی‌خواهانه کورد، بلوچ، عرب، ترک، لر و دیگر جوامع تحت ستم و تبعیض نیز جایگاهی اساسی دارند، زیرا مطالباتشان به رابطه قدرت با هویت، جغرافیا، منابع و مشارکت سیاسی مربوط است و به حقوق فرهنگی محدود نمی‌شود. حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم بخشی از پروسه دموکراتیزاسیون ایران است و نمی‌توان آن را به آینده‌ای نامعلوم موکول کرد. بااین‌حال، هیچ حزبی به اعتبار تعلق اتنیکی یا سابقه مبارزاتی، مالک نمایندگی یک جامعه نیست، مردم باید بتوانند از طریق نهادهای مستقل، نمایندگان خود را انتخاب، نقد و تغییر دهند.

جامعه، صاحب اصلی اراده سیاسی است

زنان، جوانان، کارگران، معلمان، دانشجویان، جوامع تحت ستم، کنشگران محیط‌زیست و خانواده‌های دادخواه با سازمان‌یابی مستقل و همکاری جمعی می‌توانند نیروی تحول دموکراتیک باشند

کنشگران محیط‌زیست نیز با پیوندزدن حفاظت از آب، خاک و زیست‌بوم‌ها به عدالت اجتماعی و حق مشارکت در تصمیم‌گیری درباره منابع، وجه دیگری از سلطه را به پرسش می‌کشند. همچنین کنشگری علیه تبعیض دینی، جنسیتی، جنسی و اجتماعی برای هر افق رهایی‌بخش ضروری است، زیرا آزادی نمی‌تواند امتیاز اکثریت یا گروه‌های قدرتمند باشد. در کنار این نیروها،

خانواده‌های دادخواه و جنبش‌های حقیقت‌خواهی با مقابله با فراموشی و مصونیت از مجازات، عدالت انتقالی و تضمین عدم تکرار خشونت را به ساختن آینده دموکراتیک پیوند می‌دهند.

البته تحت ستم بودن به‌خودی‌خود هیچ نیرویی را دموکراتیک نمی‌کند، گروهی که قربانی سلطه بوده نیز ممکن است آن را بازتولید کند. معیار رهایی‌بخش‌بودن، پذیرش تفاوت‌ها، برابری، پاسخ‌گویی و محدودسازی قدرت در مناسبات درونی و رابطه با دیگران است.

بنابراین، سوژه رهایی‌بخش "جامعه"ی متنوع و متکثری است که از طریق این پیوندها، توان سازمان‌یافته تعیین سرنوشت خویش را به دست می‌آورد. آزمون تحول دموکراتیک این است که مردم و جامعه علاوه بر مشارکت در تغییر حکومت، در تدوین قواعد نظم آینده، تصمیم‌گیری و نظارت بر قدرت نیز نقش مستقیم و مؤثر داشته باشند.

آلترناتیو: در ماه‌های اخیر در مورد انتگراسیون دمکراتیک دیدگاه و نظرات مخالف و یا موافق وجود دارد و حتی در مواردی به بهانه‌ای برای هجمه علیه پژاک تبدیل شده است؟ نظر شما در این مورد چیست؟ آیا انتگراسیون دمکراتیک برای ایران هم می‌تواند فرمولی برای به رسمیت شناختن حقوق ملت‌های تحت ستم باشد؟

دیاکو مرادی: باید میان نقد و جرم‌انگاری مفاهیم و استفاده از آن برای تخریب یک جریان سیاسی تفاوت گذاشت. نقد پژاک، مانند هر حزب دیگری، حق جامعه است و این حزب باید درباره مواضع و عملکرد خود پاسخ‌گو باشد، اما نقد سازنده نیازمند شناخت مبانی نظری و بررسی پیامدهای عملی است.

بخشی از اختلاف‌ها به دو برداشت از مفهوم "رهایی" بازمی‌گردد. برداشتی که دستیابی به قدرت دولتی را محور سیاست می‌داند و برداشتی که در چارچوب مدرنیته دموکراتیک، بر تغییر مناسبات سلطه و توانمندشدن جامعه تأکید می‌کند. در برداشت دوم، انتگراسیون دموکراتیک به معنای آسیمیلاسیون یا ادغام جوامع در هویت رسمی دولت-ملت نیست، بلکه بازآرایی روابط سیاسی و اجتماعی بر پایه مشارکت برابر، حفظ تفاوت‌ها و

اراده آزاد مردمان و جوامع است.

در این چارچوب، حق تعیین سرنوشت متعلق به مردم است و هیچ دولت یا حزبی نمی‌تواند حدود آن را به‌جای جامعه تعیین کند. مسئله بنیادین این است که در هر ساختاری، قدرت

رهایی به معنای ادغام در یک هویت مسلط نیست

انتگراسیون دموکراتیک باید بر مشارکت برابر، حفظ تفاوت‌ها، اراده آزاد جوامع و بازسازی مناسبات قدرت استوار باشد و حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی را تضمین کند

چگونه توزیع می‌شود و مردم چه توان واقعی برای مشارکت برابر و نظارت بر آن دارند.

از این منظر، اختلاف اصلی فراتر از یک واژه، به نسبت جامعه و قدرت مربوط است. "آزادی" و "رهایی" زمانی تحقق می‌یابد که مردم صاحبان حق تصمیم‌گیری باشند و از موضوع تصمیمات نخبگان و احزاب به کنشگران اصلی سیاست تبدیل شوند. منتقدان انتگراسیون دموکراتیک می‌توانند کاستی‌های آن و بدیل‌های مشخص خود را توضیح دهند و مدافعان نیز موظف‌اند نشان دهند چگونه این اندیشه به برنامه اجرایی، حقوق تضمین‌شده و نهادهای پاسخ‌گو تبدیل می‌شود.

درباره ایران، پاسخ من مثبت اما مشروط است: انتگراسیون دموکراتیک می‌تواند چارچوبی برای به‌رسمیت‌شناختن حقوق جوامع تحت ستم فراهم کند، به شرط آنکه با بازتعریف چیستی و کیستی «ایران» همراه شود و به بازسازی واقعی مناسبات قدرت بینجامد. ایران جامعه‌ای چنداتنیکی، چندزبانی، چنددینی و آیینی و چندفرهنگی است که مسئله آن، افزون بر استبداد حکومت مرکزی، محرومیت جوامع از حق تعریف آزادانه هویت فردی و جمعی خویش و مشارکت مؤثر در تصمیم‌گیری درباره سیاست، جامعه، اقتصاد، زبان، منابع و اداره مناطق خود است. ازاین‌رو، بازتعریف «ایران» باید امکان شکل‌گیری یک «ما»ی جمعی را فراهم کند که بر تقسیم قدرت، پذیرش تفاوت‌ها و مشارکت برابر استوار باشد

و هویت‌های گوناگون را در خود محو نکند. دموکراتیزاسیون ایران بدون حل این مسائل ناقص می‌ماند و تضمین حقوق جوامع نیز بدون مهار اقتدارگرایی در سطوح منطقه‌ای و سراسری پایدار نخواهد بود.

در این چشم‌انداز، جمهوری دموکراتیک چارچوب حقوقی و نهادی لازم برای محدودسازی و توزیع قدرت را فراهم می‌کند و انتگراسیون دموکراتیک به بازسازی روابط میان جوامع بر پایه برابری، همبستگی داوطلبانه و مسئولیت مشترک می‌پردازد. کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، لرها، ترکمن‌ها و دیگر جوامع باید ضمن حفظ موجودیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود، از اختیارات واقعی و حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم برخوردار باشند و هم‌زمان در تصمیم‌گیری‌های مشترک و سراسری مشارکت مؤثر داشته باشند.

این رویکرد زمانی معنای رهایی‌بخش خود را کامل می‌کند که توزیع قدرت را صرفا به مناسبات میان هویت‌های اتنیکی-جغرافیایی محدود نکند، بلکه آزادی و برابری زنان، مشارکت مؤثر جوانان، حقوق جوامع دینی و عقیدتی، عدالت اجتماعی و حفاظت از محیط‌زیست را نیز از اصول بنیادین خود بداند. به این معنا، دموکراتیزاسیون نه صرفا بازتوزیع قدرت میان گروه‌ها و احزاب و تشکلهای سیاسی، بلکه بازسازی مناسبات قدرت در همه سطوح جامعه است.

باید توجه داشت که اعتبار عملی این پیشنهاد به تضمین‌های قانون اساسی، نهادهای پاسخ‌گو، توزیع واقعی اختیارات و منابع، نظام آموزشی چندزبانه، عدالت انتقالی و مشارکت مستقیم مردمان و جوامع وابسته است، ضمن آنکه باید سازوکار دفاع از حقوق افراد و جوامع در صورت نقض آن‌ها روشن باشد. چنین بحثی می‌تواند از دوگانه‌های تقلیل‌گرایانه‌ای مانند تمرکزگرایی یا تجزیه فراتر رود و امکان همزیستی برابر بر پایه رضایت آزادانه را بررسی کند.

آلترناتیو: کنگره‌ی آزادی ایران تاکنون چه عملکردی داشته است و آیا میتوان به همگرایی میان جریان و سازمان‌های دمکراسی‌خواه در ایران از طریق کنگره‌ی آزادی ایران امیدوار بود؟ آیا توانسته خلاء

موجود در پیشاهنگی برای ایجاد اراده‌ی مشترک خلق‌های ایران را پُر کند؟

دیاکو مرادی: اگر بخواهم عملکرد کنگره آزادی ایران را تا امروز ارزیابی کنم، معتقدم مهم‌ترین دستاورد آن ایجاد بستری مشترک میان نیروهایی با پیشینه‌ها، گرایش‌ها و مطالبات متفاوت و تلاش برای تبدیل این همکاری به ساختاری نهادمند بوده است. برگزاری مجامع عمومی و انتخابات، تشکیل ارکان و نهادهای نظارتی، سازمان‌دهی گروه‌ها و کمیته‌های تخصصی و آغاز تدوین برنامه‌ها و نقشه راه، بخشی از این روند است. بااین‌حال، به‌عنوان عضو شورای مرکزی معتقدم هنوز در مرحله‌ای هستیم که باید فاصله میان نهادسازی و اثرگذاری عملی را کاهش دهیم، زیرا موفقیت کنگره در نهایت با تعداد نهادها و اسناد سنجیده نمی‌شود، بلکه با توان آن در تبدیل تصمیم‌ها به اقدام مشترک، ایجاد همکاری پایدار و ارتباط مؤثر با جامعه سنجیده خواهد شد.

از این منظر، به امکان همگرایی از طریق کنگره امیدوارم، اما همگرایی را به معنای وحدت تشکیلاتی یا یکسان‌شدن دیدگاه‌ها نمی‌دانم. یکی از مشکلات تاریخی اپوزیسیون ایران این بوده که اختلاف سیاسی اغلب به حذف، انشعاب یا تلاش برای هژمونی یک جریان بر دیگران انجامیده است.

تجربه متفاوت زمانی شکل می‌گیرد که بتوانیم ضمن حفظ تفاوت‌ها، بر قواعد و اهداف مشترک توافق کنیم و اختلاف‌ها را به شیوه‌ای دموکراتیک مدیریت کنیم. گذار از جمهوری اسلامی، مقابله با بازتولید اقتدارگرایی، حقوق فردی و جمعی، برابری جنسیتی، اکولوژی، استقلال جامعه مدنی و توزیع قدرت می‌توانند بخشی از این زمینه مشترک باشند، بدون آنکه هیچ حزب

همگرایی به معنای یکسان‌سازی دیدگاه‌ها نیست کنگره آزادی ایران زمانی می‌تواند بستر اراده مشترک باشد که تفاوت‌های سیاسی را به رسمیت بشناسد، همکاری پایدار ایجاد کند و مشارکت مستقل نیروهای اجتماعی را تضمین نماید

یا جریانی برای خود حق طبیعی رهبری قائل شود.

در همین چارچوب، بحث در مورد حقوق کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، لرها، ترکمن‌ها و دیگر جوامع نیز نباید به پس از تغییر حکومت موکول شود. حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم، حقوق زبانی و فرهنگی و مشارکت برابر در تصمیم‌گیری باید از اکنون بخشی از گفت‌وگو درباره آینده ایران باشد. هم‌زمان، توافق احزاب و سازمان‌ها را نباید با مشارکت جامعه یکی دانست. زنان، جوانان، کارگران، معلمان، دانشجویان، خانواده‌های دادخواه، فعالان محیط‌زیست و دیگر نیروهای اجتماعی، خود صاحبان اراده سیاسی‌اند. اگر کنگره می‌خواهد از یک ائتلاف سیاسی فراتر برود، باید استقلال این نیروها را به رسمیت بشناسد و امکان اثرگذاری واقعی آنان بر تصمیم‌ها را فراهم کند، نه اینکه جامعه مدنی را به پشتوانه تصمیم‌های احزاب و تشکلهای سیاسی تبدیل کند.

در مورد بخش سوم سؤال، در خود مفهوم «پیشاهنگی» نیز ما نیاز به بازاندیشی داریم. اگر پیشاهنگی به معنای وجود مرکزی باشد که خود را آگاه‌تر از جامعه بداند و به جای آن تصمیم بگیرد، چنین الگویی با هدف دموکراتیک کنگره سازگار نیست. اما اگر منظور پیشگامی در ایجاد بستر همکاری، پیوند ظرفیت‌های پراکنده، تولید برنامه و افزایش توان کنشگری جامعه و فراهم ساختن بدیلی نهادی و ساختاری باشد، کنگره می‌تواند چنین نقشی ایفا کند. چون اراده مشترک ملیت‌ها و جوامع ایران را نمی‌توان از بالا تولید یا اعلام کرد، این اراده باید از طریق مشارکت، گفت‌وگو، اعتمادسازی و تجربه همکاری مشترک شکل بگیرد

بنابراین، هنوز زود است بگوییم کنگره خلا موجود در ایجاد اراده مشترک را پُر کرده است، اما معتقدم ظرفیت مهمی برای حرکت در این مسیر ایجاد شده است. وظیفه ما در شورای مرکزی و دیگر نهادهای کنگره این است که این ظرفیت را از مرحله نهادسازی به برنامه و اقدام عملی منتقل کنیم و هم‌زمان شفافیت، پاسخ‌گویی، نظارت و مشارکت اجتماعی را تقویت کنیم.

آلترناتیو: یکی از بحث‌های مهم کنگره در مورد مفهوم دمکراسی غیرمتمرکز بوده

است. کنگره آزادی ایران چگونه می‌تواند نگرانی‌های در مورد تمامیت ارضی و از سوی دیگر حقوق ملت‌های ایران را همزمان پاسخگو باشد؟

دیاکو مرادی: کنگره آزادی ایران می‌تواند با خارج‌کردن این بحث از دوگانه «تمامیت ارضی یا حق تعیین سرنوشت»، زمینه گفت‌وگویی واقع‌بینانه‌تر ایجاد کند. مسئله اصلی این نیست که یکی از این دو را به سود دیگری کنار بگذاریم، بلکه باید ببینیم چگونه می‌توان قدرت را به‌گونه‌ای توزیع کرد که هم "زندگی مشترک" در "سرزمین مشترک" بر پایه رضایت و هم حقوق فردی و جمعی جوامع مختلف تضمین شود. حفظ یک سرزمین مشترک الزاما به معنای تمرکز قدرت و سلطه یک هویت نیست، همان‌گونه که حق تعیین سرنوشت را نیز نمی‌توان صرفاً به تغییر مرزها فروکاست.

نگرانی درباره بی‌ثباتی، منازعات داخلی یا مداخله خارجی قابل درک است، اما پاسخ به این نگرانی نمی‌تواند امنیتی‌کردن مطالبات کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها و دیگر جوامع یا تعلیق حقوق آنان باشد. تجربه نشان می‌دهد که انکار حقوق و تمرکز قدرت، بی‌اعتمادی و گسست را افزایش می‌دهد. در مقابل، مشارکت مؤثر، توزیع قدرت و تضمین حقوق می‌تواند احساس تعلق و مسئولیت مشترک را تقویت کند. البته حق تعیین سرنوشت نیز باید در فرایندی دموکراتیک و با رعایت حقوق همه ساکنان هر منطقه اعمال شود.

تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت در برابر یکدیگر نیستند

زندگی مشترک در سرزمین مشترک زمانی پایدار خواهد بود که بر رضایت آزادانه، توزیع واقعی قدرت و تضمین حقوق فردی و جمعی جوامع استوار باشد

از این منظر، دموکراسی غیرمتمرکز برای ما نباید صرفاً به واگذاری چند اختیار اداری به استان‌ها محدود شود. بحث بر سر توزیع واقعی قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

است. کنگره می‌تواند بستری برای گفت‌وگوی جدی درباره حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/فدرالیسم و دیگر الگوهای غیرمتمرکز فراهم کند. آنچه باید از ابتدا روشن باشد، اصل برابری سیاسی، مشارکت مؤثر و حق جوامع برای دخالت مستقیم در تصمیم‌هایی است که بر سیاسی، زندگی، زبان، فرهنگ، منابع و اداره مناطقشان تأثیر می‌گذارد.

در عین حال، حق تعیین سرنوشت متعلق به مردم است، ایران جامعه‌ای چنداتنیکی، چنددینی و آئینی، چندزبانی و چندفرهنگی است و در بسیاری از مناطق نیز جمعیت‌های متنوع در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. بنابراین، هر الگویی از توزیع قدرت باید هم حق جوامع برای اداره امور خود و هم حقوق برابر همه ساکنان آن مناطق را تضمین کند. هدف این نیست که تمرکز و سلطه از سطح سراسری به سطح منطقه‌ای منتقل شود؛ حقوق زنان، گروه‌های اتنیکی و دینی، مخالفان سیاسی و افراد مستقل باید در همه سطوح محفوظ بماند.

وظیفه ما در کنگره این است که این اصول را از سطح مفاهیم کلی به پیشنهادهای نهادی و قابل اجرا نزدیک کنیم، از تقسیم اختیارات سیاسی و قانون‌گذاری و توزیع عادلانه منابع گرفته تا حقوق سیاسی، زبانی و آموزشی، استقلال قضایی، حدود اختیارات نهادهای امنیتی و سازوکار حل اختلاف میان نهادهای محلی، منطقه‌ای و سراسری.

نگرانی‌های هر دو سوی این بحث زمانی کاهش می‌یابد که حقوق و حدود قدرت به‌صورت روشن و تضمین‌شده تعریف شوند، زیرا اعتماد با تکرار شعار وحدت یا تمامیت ارضی ایجاد نمی‌شود، بلکه محصول تجربه واقعی برابری، مشارکت و امکان نظارت بر قدرت و برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت جوامع در جغرافیای سیاسی ایران است.

بنابراین، نقش کنگره را بیشتر در تسهیل این گفت‌وگو و کمک به شکل‌گیری یک قرارداد سیاسی و اجتماعی دموکراتیک می‌بینم، قراردادی که همبستگی را بر رضایت و زندگی مشترک را بر تضمین حقوق استوار کند. اگر بتوانیم اختلاف بر سر مفاهیم را به توافق‌های روشن درباره حقوق، اختیارات و توزیع قدرت تبدیل کنیم، دیگر حفظ همبستگی جغرافیای

سیاسی ایران و به‌رسمیت‌شناختن حق تعیین سرنوشت در برابر یکدیگر قرار نمی‌گیرند، بلکه می‌توانند اجزای یک نظم دموکراتیک مشترک باشند.

آلترناتیو: در گفتگوهای تخصصی این کنگره به مسائل مربوط به زنان نیز پرداخته می‌شود؟ آیا کنگره‌ی آزادی ایران مسئله‌ی آزادی زنان را به عنوان اولویت نخست برای نهادینه کردن دمکراسی قرار داده است؟

دیاکو مرادی: مسئله زنان هم در ساختار کنگره آزادی ایران و هم در گفتگوهای تخصصی آن مورد توجه قرار گرفته است. در مصوبه تأسیس کنگره، زنان و فعالان برابری جنسیتی یکی از گروه‌های عضویت‌اند و حداقل حضور زنان در مجمع ۳۰ درصد، با هدف افزایش آن به ۵۰ درصد، پیش‌بینی شده است. این سازوکار اهمیت دارد، اما از نظر من، صرف حضور عددی زنان کافی نیست. اگر آزادی زنان را یکی از بنیان‌های دموکراسی می‌دانیم، این حضور باید به قدرت واقعی در سیاست‌گذاری، تعیین دستور کار و تصمیم‌گیری منجر شود.

چون آزادی زنان مسئله‌ای در کنار سایر موضوعات سیاسی نیست، بلکه یکی از معیارهای اساسی دموکراتیک‌بودن هر نظم آینده است. تجربه جمهوری اسلامی و حتی پیش از آن نشان داده است که تغییر حکومت لزوماً مناسبات مردسالارانه را از میان نمی‌برد. جنبش «ژن ژیان آزادی» نیز به‌روشنی نشان داد که زنان نه گروهی برای حمایت یا سهم‌دهی، بلکه از نیروهای اصلی تولید اندیشه، سازمان‌یابی و کنش سیاسی‌اند. بنابراین، اگر از گذار دموکراتیک سخن می‌گوییم، زنان باید از اکنون در تعریف آینده و طراحی نهادهای آن نقش مستقیم داشته باشند.

این نگاه نباید به یک گروه تخصصی یا چند نشست درباره زنان محدود بماند. آزادی و برابری زنان باید در همه حوزه‌های فعالیت کنگره، از سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تا مسائل حقوقی، اقتصادی، دیپلماتیک و سازمانی، حضور داشته باشد. در دوره گذار نیز مشارکت مؤثر زنان در نهادهای موقت، امنیت انسانی، عدالت انتقالی و تدوین قانون اساسی باید تضمین شود و پس از گذار، رفع قوانین تبعیض‌آمیز، مقابله

با خشونت جنسیتی، استقلال اقتصادی و مشارکت برابر در ساختارهای قدرت بخشی از بنیان نظم دموکراتیک باشد. حقوق زنان را نمی‌توان تا پس از حل مسائل سیاسی و امنیتی به تعویق انداخت.

در عین حال، تجربه همه زنان یکسان نیست. برای زنان کارگر، زنان کورد و بلوچ و زنان ساکن مناطق محروم، تبعیض جنسیتی با نابرابری‌های طبقاتی،

آزادی زنان شرط بنیادین دموکراسی است
حضور زنان نباید به سهمیه‌های تشکیلاتی و مشارکت عددی محدود بماند، بلکه باید به قدرت واقعی در سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری و تغییر مناسبات قدرت منجر شود

اتنیکی و جغرافیایی درهم‌تنیده است. این مسئله در دموکراسی غیرمتمرکز نیز اهمیت دارد، زیرا توزیع قدرت به مناطق، بدون تضمین حقوق و مشارکت برابر زنان، می‌تواند مردسالاری را در سطح منطقه‌ای و محلی بازتولید کند. به همین دلیل در هر الگویی، آزادی زنان باید یکی از اصول و معیارهای اصلی طراحی نهادها باشد.

بنابراین، کنگره گام‌های مهمی برای حضور و مشارکت زنان برداشته است، اما وظیفه ما این است که این اصول را بیش از پیش به سازوکارهای اجرایی، الزام‌آور و قابل نظارت تبدیل کنیم. معیار موفقیت نیز فقط تعداد زنان در مجمع، ارکان یا کمیته‌ها نیست، بلکه میزان قدرت و اختیار واقعی آنان در تعیین سیاست‌ها و تغییر مناسبات قدرت است. اگر آزادی زنان را شرط دموکراسی می‌دانیم، نمی‌توانیم تحقق آن را به آینده وعده دهیم، پس باید از اکنون در ساختار و عملکرد خودمان آن را عملی کنیم.

آلترناتیو: آیا سقوط حکومت استبدادی جمهوری اسلامی منجر به استقرار دمکراسی در ایران خواهد شد؟ کنگره‌ی آزادی ایران برای جلوگیری از بازتولید استبداد به شکل‌های دیگر چه راهبردی دارد؟

دیاکو مرادی: سقوط جمهوری

اسلامی به‌خودی‌خود به استقرار دموکراسی منجر نمی‌شود، زیرا تغییر حکومت لزوما مناسباتی را که استبداد را بازتولید می‌کنند از میان نمی‌برد. تجربه انقلاب ۱۳۵۷ نیز نشان داد که توافق بر سر مخالفت با یک حکومت، به معنای توافق بر آزادی، تکثر سیاسی و شیوه دموکراتیک اداره جامعه نیست. بنابراین، مسئله فقط این نیست که چه نیرویی جای جمهوری اسلامی را می‌گیرد، بلکه

سقوط جمهوری اسلامی به‌تنهایی دموکراسی نمی‌آورد جلوگیری از بازتولید استبداد مستلزم محدودسازی و توزیع قدرت، سازمان‌یابی مستقل جامعه، نهادهای پاسخ‌گو و تضمین حق انتخاب، نظارت و برکناری صاحبان قدرت است

مهم‌تر این است که قدرت آینده چگونه توزیع، محدود و پاسخ‌گو می‌شود و مردم چه ابزارهایی برای مشارکت، نظارت و تغییر مسالمت‌آمیز صاحبان قدرت خواهند داشت.

از این منظر، کنگره آزادی ایران باید به سوی شکل‌گیری یک بدیل نهادی و سیستمی گام بردارد، نه اینکه فرد، حزب یا ائتلافی را جایگزین ساختار موجود کند. چنین بدیلی باید قدرت همه نیروها، از جمله خود کنگره، را محدود و پاسخ‌گو سازد. ما این فرایند را از امروز آغاز کرده‌ایم، انتخابات و گردش مسئولیت، شفافیت مالی و تصمیم‌گیری، استقلال نهادهای نظارتی، رعایت حدود اختیارات و تضمین حق نقد و مخالفت در عملکرد خود کنگره قابل مشاهده است. چون معتقدیم نهادی که محدودیت قدرت را در درون خود تمرین نکند، نمی‌تواند صرفا با وعده دموکراسی مانع تمرکز قدرت در آینده شود.

در کنار نهادسازی، سازمان‌یابی مستقل جامعه اهمیت اساسی دارد. زنان، جوانان، کارگران، معلمان، دانشجویان، خانواده‌های دادخواه و دیگر نیروهای اجتماعی نباید پس از سقوط جمهوری اسلامی به تماشاگر تصمیم‌های احزاب و تشکل‌های سیاسی و نخبگان تبدیل شوند. آنان باید از اکنون در تعریف آینده، تدوین برنامه‌های گذار و نظارت بر قدرت نقش داشته باشند و استقلال تشکل‌هایشان نیز حفظ شود.

جلوگیری از بازتولید استبداد همچنین مستلزم توزیع واقعی قدرت است. حق تعیین سرنوشت و خودمدیریتی/ فدرالیسم، حقوق سیاسی-اجتماعی، زبانی و فرهنگی و مشارکت برابر جوامع باید در نظم آینده‌ی ایران دموکراتیک جایگاهی روشن داشته باشد. این اصول باید با آمادگی عملی برای دوره گذار همراه باشند. کنگره از طریق مجموعه ساختارها و گروه‌های تخصصی خود برای سناریوهای مختلف، از انتقال تا فروپاشی ناگهانی، بحران امنیتی یا جنگ، در حال تدوین برنامه است. حفاظت از جان مردم و خدمات عمومی، جلوگیری از انتقام‌جویی و خلأ قدرت، تضمین آزادی‌های سیاسی، ایجاد نهادهای موقت پاسخ‌گو و فراهم‌کردن زمینه تدوین دموکراتیک قانون اساسی و انتخابات آزاد، بخش‌هایی از این آمادگی‌اند. اما مسئولیت جلوگیری از بازتولید استبداد به کنگره محدود نمی‌شود و باید در کل جوامع و فرهنگ سیاسی ایران بازتاب یابد.

بنابراین، سقوط جمهوری اسلامی تنها می‌تواند فرصتی برای دموکراسی فراهم کند، نه تضمینی برای تحقق آن. راهبرد کنگره بر محدودسازی و توزیع قدرت، سازمان‌یابی و مشارکت مستقل جامعه و آمادگی عملی برای گذار استوار است. همچنین معیار موفقیت نیز سهم کنگره یا نیروهای عضو آن از قدرت آینده نیست، بلکه میزان کمک آنها به ایجاد نظمی است که در آن هیچ فرد، حزب یا نهادی نتواند قدرت را در انحصار خود بگیرد و جامعه بتواند صاحبان قدرت را انتخاب، نقد، نظارت و در صورت لزوم برکنار کند.

آلترناتیو: نقد اصلی و جدی‌ای که به کنگره‌ی آزادی ایران می‌شود، چیست؟ رویکرد کنگره‌ی آزادی در برابر انتقادات چگونه است؟

دیاکو مرادی: جدی‌ترین نقدی که می‌توان به کنگره آزادی ایران وارد کرد، فاصله‌ای است که هنوز میان اهداف و ظرفیت‌های شکل‌گرفته آن با توان واقعی برای تبدیل این اهداف به تصمیم اجرایی و ارتباط مؤثر با جامعه وجود دارد. کنگره توانسته نیروهایی با پیشینه‌ها و دیدگاه‌های متفاوت را در یک ساختار مشترک گرد هم آورد، اما تنوع به‌خودی‌خود به معنای شکل‌گیری اراده مشترک نیست. این اراده زمانی

شکل می‌گیرد که بتوانیم اختلاف‌ها را با قواعد دموکراتیک مدیریت کنیم، تصمیم بگیریم، مسئولیت بپذیریم و تصمیم‌ها را به اقدام عملی تبدیل کنیم. ازاین‌رو، یکی از آزمون‌های اصلی ما عبور از مرحله نهادسازی و گفتگو به مرحله کارآمدی و اثرگذاری است.

نقدپذیری با شعار اثبات نمی‌شود

کنگره آزادی ایران باید با شفافیت، پاسخ‌گویی، پذیرش اعتراض‌ها و امکان اصلاح تصمیم‌های نادرست نشان دهد که به اصول دموکراتیک در عمل پایبند است

مسئله دیگر، نسبت کنگره با جامعه است. حضور احزاب، تشکل‌ها و افراد مختلف به ما حق نمی‌دهد خود را نماینده انحصاری جامعه ایران بدانیم. مشروعیت سیاسی کنگره باید به‌طور مستمر از طریق اعتماد، مشارکت و پاسخ‌گویی تقویت شود. زنان، جوانان، کارگران، معلمان، دانشجویان، خانواده‌های دادخواه و دیگر نیروهای اجتماعی، خود صاحبان اراده و کنش سیاسی‌اند و وظیفه ما این نیست که آنان را به پشتوانه تصمیم‌های خود تبدیل کنیم، بلکه باید شرایطی فراهم کنیم که با حفظ استقلالشان بتوانند بر سیاست‌ها و تصمیم‌ها اثر بگذارند.

همین معیار باید درباره دموکراسی درونی خود کنگره نیز اعمال شود، که سعی نموده‌ایم آنرا بازتاب دهیم و رعایت نمائیم. چون معتقدیم که شفافیت مالی و تصمیم‌گیری، رعایت حدود اختیارات، انتخابات و گردش مسئولیت، استقلال نهادهای نظارتی و حق نقد و مخالفت، موضوعاتی نیستند که فقط برای آینده ایران مطالبه کنیم، بلکه باید در مناسبات امروز خودمان نیز آنها را تمرین کنیم. در یک ساختار متکثر، اختلاف‌نظر طبیعی است، اما اهمیت دارد که نظر مخالف بتواند آزادانه بیان و ثبت شود، تصمیم‌ها در صورت ضرورت قابل بازنگری باشند و هیچ فرد یا نهادی خود را فراتر از قواعد مشترک نداند.

در مورد برخورد با انتقاد نیز معتقدم نقدپذیری با اعلام موضع اثبات نمی‌شود،

بلکه در عمل سنجیده می‌شود. پرسش اعضا باید پاسخ روشن بگیرد، اعتراض‌ها باید شنیده و بررسی شوند و اگر تصمیم یا روشی نادرست یا ناکارآمد بوده است، امکان اصلاح آن وجود داشته باشد. البته نقد مستند با تخریب شخصیت و ادعاهای اثبات‌نشده تفاوت دارد، اما این تمایز نباید به ابزاری برای خاموش‌کردن منتقدان تبدیل شود. حتی نقد تند یا نقدی که از سوی مخالف سیاسی مطرح می‌شود، باید بر اساس محتوای آن ارزیابی شود، چون نقد مسئولانه می‌تواند بخشی از تعهد به همان اصولی باشد که کنگره بر اساس آنها شکل گرفته است. ما زمانی می‌توانیم از جامعه انتظار اعتماد داشته باشیم که خودمان نیز پرسشگری، نظارت و پاسخ‌گویی را بپذیریم و در برابر خطا امکان اصلاح داشته باشیم.

آلترناتیو: جامعه ایران تجارب تلخ تاریخی در مورد مهندسی و رهبری از بالا دارد. از دید شما کنگره‌ی آزادی ایران تا چه حد می‌تواند منجر به یک سازماندهی بر مبنای أراده‌ی جمعی و هم‌افزایی شبکه‌ای گردد؟

دیاکو مرادی: کنگره آزادی ایران این ظرفیت را دارد که به بستری برای سازمان‌یابی مبتنی بر اراده جمعی و هم‌افزایی شبکه‌ای تبدیل شود، اما این امر صرفا با گردهم‌آوردن احزاب، تشکل‌ها و افراد متنوع تحقق پیدا نمی‌کند. تجربه تاریخی ایران نشان داده است که جامعه می‌تواند نیروی اصلی تغییر باشد، اما پس از تمرکز رهبری و تثبیت قدرت، دوباره به حاشیه رانده شود. بنابراین، برای ما مسئله اصلی این است که کنگره به جای مهندسی جامعه از بالا، به افزایش توان سازمان‌یابی، تصمیم‌گیری و کنشگری مستقل آن کمک کند.

تنوع موجود در کنگره فرصت مهمی برای این کار است، اما شبکه‌ای‌بودن زمانی معنا پیدا می‌کند که ارتباط افقی، گردش اطلاعات و امکان ابتکار عمل وجود داشته باشد. گروه‌های تخصصی، کمیته‌ها، احزاب و تشکل‌ها و همچنین اعضای مستقل باید در چارچوب قواعد و اختیارات روشن بتوانند پیشنهاد بدهند، برنامه‌ریزی کنند و پروژه‌های مشترک را پیش ببرند. در چنین الگویی، نقش شورای مرکزی و دیگر نهادهای کنگره نباید تمرکز همه تصمیم‌ها در یک

مرکز باشد، بلکه باید هماهنگی، تسهیل همکاری و تضمین قواعد مشترک را بر عهده داشته باشند و خود نیز در برابر اعضا پاسخ‌گو بمانند.

البته یکی از چالش‌هایی که ما در درون کنگره با آن روبه‌رو هستیم، تفاوت نگاه به ماهیت این نهاد است. گاهی کنگره صرفا به‌عنوان ائتلافی

اراده جمعی را نمی‌توان از بالا تولید کرد

أراده جمعی از مسیر گفت‌وگو، مشارکت، اعتمادسازی و همکاری مستقل نیروهای اجتماعی شکل می‌گیرد و موفقیت کنگره به توان آن در پیوند دادن ظرفیت‌های متنوع جامعه وابسته است

حزبی دیده می‌شود و نسبت به نقش مستقل تشکل‌های صنفی، مدنی و افراد مستقل مقاومت وجود دارد. حتی گاه بحث سهم احزاب از قدرت یا ساختار حکومت آینده مطرح می‌شود. به نظر من، چنین نگاهی می‌تواند همان منطق رهبری از بالا را در شکلی تازه بازتولید کند.

این موضوع در جامعه چنداتنیکی و متکثر ایران اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. چون کوردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، تورک‌ها، ترکمن‌ها، فارس‌ها و دیگر جوامع، همانند زنان، جوانان، کارگران و دیگر نیروهای اجتماعی، تجربه‌ها و مطالبات متفاوتی دارند و مشارکت آنان نباید الزاما از مجرای یک حزب یا ائتلاف سیاسی عبور کند. اگر از سازمان‌یابی شبکه‌ای سخن می‌گوییم، باید استقلال این نیروها را به رسمیت بشناسیم و امکان مشارکت مستقیم آنان در تصمیم‌سازی را فراهم کنیم.

چنین هم‌افزایی‌ای صرفاً با دعوت به وحدت ایجاد نمی‌شود. بلکه به اعتماد، قواعد روشن، شفافیت در تصمیم‌گیری، تقسیم مسئولیت و امکان نقد و اصلاح نیاز دارد. مهم‌تر از آن، همکاری شبکه‌ای باید در عمل دیده شود، یعنی ظرفیت‌های متفاوت کنگره در پروژه‌های مشخص سیاسی، مدنی، حقوق بشری، دیپلماتیک و آمادگی برای گذار به یکدیگر متصل شوند و هر بخش مسئولیت روشن و نتیجه قابل ارزیابی داشته باشد.

از این منظر، من نقش پیشگام کنگره را نه در رهبری جامعه از بالا، بلکه در فراهم‌کردن بستر همکاری و افزایش قدرت کنشگری جامعه و ارائه بدیلی نهادی و ساختاری می‌بینم. چون اراده جمعی را نمی‌توان با مصوبه یا از طریق یک مرکز سیاسی تولید کرد، این اراده در گفت‌وگو، مشارکت، تجربه همکاری و مسئولیت‌پذیری مشترک شکل می‌گیرد. بنابراین، موفقیت کنگره نیز در نهایت با میزان قدرتی که در خود متمرکز می‌کند سنجیده نمی‌شود، بلکه با میزان توانایی آن در پیوند دادن ظرفیت‌های متنوع، حفظ استقلال آنها و توانمندترکردن جامعه برای تصمیم‌گیری و اقدام مشترک سنجیده خواهد شد. اگر بتوانیم در این مسیر حرکت کنیم، کنگره می‌تواند تجربه‌ای متفاوت از سنت مهندسی سیاسی و رهبری انحصاری در ایران ارائه دهد.

ALTERNATIVE

POLITICAL, IDEOLOGICAL & SOCIAL MAGAZINE



آبان ۱۴۰۵

آلترناتیو سال چهاردهم / دوره‌ی چهارم / شماره بیست و یکم